

نامان در پیش آمد که  
 ایما غیر از درین  
 در حق و محنت نمی آید  
 بجز آن که در کفر و جحیم  
 میج و دیگر و دید آمدن  
 پیش آن که زمره اول است  
 میج و دیگر با در کار آمده  
 جسم آنست بطور العبد  
 نوع دیگر است آدمی  
 بر مرتبه بسیار کرده  
 که کرد و بار سنگین  
 بی که افکار او حکایت  
 که نشان که دردی بر قدم  
 همه را در شو رخو با خود نمود  
 که نشانی از آن باشد  
 رسم و این دو سر آغاز شد  
 سوی ساحل امدار اوچ  
 بنیخ جامع میان سخن  
 نام آن بنیخ مثال مطن  
 جسم و جسمانی بدار آمده  
 تا بنیخ آخرش افتاد دور  
 که سر مجرده از مقام محرم  
 پای وصل خودت او دور  
 نیست در وی هیچ کس مجرب  
 زین بعد آنکه میسند  
 زنگ دعدت است با قدم

تا بنیخ فرستم بس  
 کیست مردی سماء غلامی  
 صفت از این جمله گفت  
 چون همه آسمان و جهان  
 حکم را در این است  
 شد که بیان کبریا است  
 اگر کسی سوال کند که چون آن که در مقام وصول رسیده  
 حکایت دوری و سکانت مجرب برای است  
 آدمی درش و در نیویست صفت آدمی در خدمت و تقیه  
 از بقایاء وجود با او همراه ادا کم تقیه وجود با او است  
 وصول تام ممکن نه تا خود گوید این حکایت و حکایت  
 نظریه احوال باشد که پیش از وصول بر روی که نشسته تا خود  
 گوید که آن از برای تمسک غلت و نشستن از آنجا

اصح